

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اِنْجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در استدلال به این روایت مبارکه بود که «أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ
تَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي يُؤْجُوهُ مُكْفَهَرَةً» برای اثبات این که اظهار کراهت باطنی نسبت به
منکری که صادر از غیر می‌شود یا ترک معروفی که از غیر صادر می‌شود واجب است.
گفتیم استدلال به این روایت شریفه مناقشاتی در آن هست، دو مناقشه را تا به حال
عرض کردیم.

مناقشه‌ی سوم:

مناقشه‌ی سوم این هست که آن‌چه که از این روایت استفاده می‌شود این هست که نفس
ملاقات با وجه مکفهر، خود این، مورد امر واقع شده است، نه این که باید کراهت نفسانی
داشت و این را با وجه مکفهر ابراز و اظهار کرد فلذا اگر کسی کاره فی النفس نباشد اما
در عین حال وقتی به اهل معاصی می‌رسد وجه را مکفهر می‌کند عبوس می‌کند این عامل
به این روایت هست. نمی‌توانیم بگوییم امثال نکرده این روایت را، پس بنابراین این
روایت بر مدعا دلالت نمی‌کند که مدعا این هست که آن کراهت نفسانی وجود داشته باشد
و آن را ابراز کند اظهار کند، این بر این مسئله دلالت نمی‌کند. بله برای اقوال بعد که
می‌آید گفته می‌شود، آن تفسیری که بعد هست که می‌فرماید نفس اظهار، تظاهر به
کراهت کفایت می‌کند یعنی همین مأمور به است برای آن تفسیر خوب است اما برای این
تفسیر نه.

س: ببخشید شاید این بیان‌شان بخاطر این بوده که آن را هم جدا واجب می‌دانند کراهت
قلبی واجب است اظهار هم واجب است یعنی این دو تا را شاید جدای از هم، دو واجب
جدای از هم می‌دانند توی یک قالب و توی یک بیان هر دو اوجب را ذکر کردند.

ج: نه خلاف ظاهر است گفته اظهار الکراهه واجب است.

س: نه کراهت که واجب است سر جای خودش، بعد اظهار حالا تظاهر به آن هم...

ج: نه لازم نیست، همین را می‌خواهیم بگوییم دیگر، دو تا واجب مستقل، شما بگو اصلاً این روایت می‌فرماید، آن واجب دیگری است این هم این است حالا کسی اگر آن را ندارد این را کرد این را امتثال کرده.

س: به این روایت هم استدلال کردند یا فقط ...

ج: بله بله، این مرحوم صاحب وسائل باب وجوب اظهار الکراهه به این استدلال کردند. مرحوم تستری به این، معمول آقایان برای این مسئله همین روایت را ذکر کردند چیز دیگر خیلی گیرشان نیامده معمولاً هم همین روایت را ذکر کردند دیگر، این روایت هم این اشکال‌ها را دارد.

اشکال بعدی:

اشکال بعد این هست که صاحب وسائل قدس سره بعد از این که این روایت را نقل کرده و فرموده و رواه الشيخ بإسناده عن محمد بن يعقوب، یعنی همین روایت را، «رواه الشيخ بإسناده عن محمد بن يعقوب إلا أنه قال قال أمير المؤمنين عليه السلام» دیگر روایت می‌شود علوی، نبوی نیست «قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه أدنى الإنكار أن تلقى أهل المعاصي يؤجوه مكفهره» ادنی الانکار این هست که ملاقات بنمایید اهل معاصی را به وجوه مکفهره، بعضی از نسخ هم عن تلقى أهل المعاصي، یعنی نقطه‌ها زیر است که یلقی باشد.

اشکالی که در این جا هست مرحوم فیض کاشانی هم قدس سره، ایشان هم بعد از این که روایت را از کافی شریف نقل کرده همان امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله، فرموده است که «بیان فی التهذیب نقل هذا الحديث بهذا السند عن صاحب الکافی هكذا قال أمير المؤمنين أدنى الإنكار أن تلقى» پس ایشان تلقی، وسائل تلقی، بعضی جاها یلقى، حالا این خیلی مهم نیست ولی باز این جا خودش سه نسخه است تا آخر.

بنابراین این دو محدث بزرگ مرحوم حرّ عاملی و مرحوم فیض کاشانی می‌گویند همین روایت را شیخ از کلینی نقل فرموده ولی متنی را که نقل می‌کند با متنی که در این کافی هست تفاوت می‌کند با این که از کلینی دارد نقل می‌کند، از کافی دارد نقل می‌کند مثلاً این متن فرق می‌کند. ظاهر مطلب هم این هست که سند واحد است و متن هم یک متن واحد است ظاهر هم این هست که این متن واحدی است و یک روایت واحد باشد. اگر این جور شد این اشکال پدیدار می‌شود که لو فرضنا که آن متن کافی دلالت بر مدعا بکند اما متنی که در تهذیب هست دلالت بر مدعا نمی‌کند چون همان‌طور که قبلاً گفتیم انکار یا به معنای اعابیه هست چون أنکره أى عابته و نهائه، و بعض لغت‌ها هم داشتیم که خصوص این مصدر انکار به معنای تغییر هم گرفته بود، به معنای تغییر. انکار یعنی تغییر. پس بنابراین ادنی الانکار می‌شود چی؟ اگر تغییر معنا کنیم یعنی ادنی تغییر چیست؟ این هست که شما به وجوه مکفهره با اهل معاصی برخورد بکنی و به دلالت اقتضا چون روشن است وجه مکفهر که علت تامه بر تغییر نیست این تغییر که گفته می‌شود این جا یا به علاقه‌ی مشارفت است یا به علاقه‌ی در معرض قرار گرفتن است چون چنین تناسبی بین آن هست که امید می‌رود که با این وجه مکفهر باعث بشویم که آن دست از گناه بردارد

تغییری در گناه داده بشود در حالش داده بشود گفتند اَدنی التَّغییر. اگر این انکار به معنای تغییر باشد اگر این انکار هم به معنای اعابه باشد یعنی معیوب دانستن شخص و او را به عیب نسبت دادن که عجب آدم ناجوری هست با خدا دارد مخالفت می‌کند، آن را به عیب بخواهیم نسبت بدهیم، این هم باز غیر از کراهت و اظهار الکراهة است. پس اگر متن تهذیب درست باشد و در کافی این واقعاً باشد این دلالت بر بحث ما نمی‌کند چون انکار است و انکار معنای آن کراهت نیست. اگر متن کافی باشد ممکن است که بگوییم که دلالت می‌کند مع الغض از آن اشکالاتی که کردیم. پس متن می‌شود مردد بین الامرین، که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را فرموده یا امیرالمؤمنین این مطلب را فرمودند یک روایت است، یک سند دارد، یک روایت است متن این هست یا آن هست؟ و گوینده آیا امیرالمؤمنین علیه السلام است یا گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ حالا این مهم نیست هر دو معصومند و حجت است و فرقی نمی‌کنند از این جهت، اما بالاخره چه فرمودند؟ آن هست یا این هست؟ پس امر روایت دائر می‌شود بین ما یصح الاستدلال به مع الغمض از آن اشکالاتی که کردیم و ما لا یصح الاستدلال به، بلکه ممکن است که بگوییم آن ما لا یصح الاستدلال به متعین است چرا؟ بخاطر این که ما نسبت به این کافی موجود به ایدینا سند نداریم که کُلُّ لَفْظٍ لَفْظٌ، کُلُّ کَلِمَةٍ کَلِمَةٌ، بله تواتر اجمالی دارد یعنی این مجموعه تواتر دارد به حیث من حیث المجموعه، نه به کُلُّ لَفْظٍ لَفْظٌ و خصوصیه خصوصیه، و اما شیخ طوسی چند خصوصیت در او وجود دارد که وقتی ایشان از کافی دارد نقل می‌کند آن حجت است.

خصوصیت اول در شیخ طوسی قدس سره این هست که سند معنعن دارد به کافی شریف، که حتی سندهای اشخاص دیگر هم اگر مجلسی سند دارد اگر شیخ حرر سند دارد اگر فیض سند دارد این سندها منتهی می‌شود به کی مثلاً؟ به شیخ طوسی، حلقه‌ی اتصال است شیخ طوسی، آن وقت خود این شیخ طوسی که سند دارد، ایشان دارد می‌گوید آقا توی کافی این جور بوده، به سند معنعن دارد نقل می‌کند. این یک خصوصیت برای شیخ طوسی، خصوصیت دوم؛ ایشان با قُلْتُ واسطه، یعنی یکی یا دو تا واسطه تا کلینی دارد چون شیخ طوسی با کلینی هم‌قرن هستند. هم‌قرن عرض می‌کنم هستند. واسطه خیلی کم، با یک واسطه می‌تواند ایشان از کلینی نقل بکند ولی دیگران مثل شیخ حرّ و امثال این‌ها، این‌ها با وسائط عدیده است هر چه واسطه بیش‌تر می‌شود احتمال سهو و نسیان و خطا بیش‌تر می‌شود، بنابراین که آن‌هایی که از بین شیخ تا کلینی هستند خطاهای آن‌ها که هست احتمال خطاهای آن‌ها هست مع اضافات، که تا هر چه که تا کلینی برود تا صاحب وسائل برسد تا فیض برسد و امثال این‌ها. این یک خصوصیت.

س: ...

ج: نه وجه عقلائی به چه معنا؟ یعنی این سند معنعن دارد. ایشان به سند معنعن دارد نقل می‌کند که توی کلینی این جور بوده.

س: ...

ج: نه تقویت دارد می‌کند.

این دارد این کار را، همان حرفی که بارها این‌جا نقل کردیم که شیخ الاستاد قاروبی قدس سره می‌فرمود بعد آقای خوئی هم دیدیم همین‌جوری هست نظرش، شهید صدر هم نظرش همین است که اگر نُسخ کافی با هم اختلاف داشت نسخ تهذیب اختلاف داشت

گفتند مرجع ما وسائل است چون وسائل طریق معنعن دارد ثقی عن ثقی عن ثقی می‌گوید این جور بوده توی آن کافی اصل، یا توی تهذیب اصل. ما که سند نداریم ما همین تواتر اجمالی داریم می‌دانیم این‌ها بالاخره، آن سند دارد معنعن می‌گوید زید عن عمرو عن بکر عن خالد عن خویلد همه‌ی این ثقات نقل، تا کلینی، کلینی این جوری نقل کرده. حالا همان حرف را ما در کجا می‌زنیم؟ در این جایی داریم می‌زنیم آن‌جا اشکال داریم در مورد وسائل و این‌ها که قبلاً عرض کردیم؛ اما در مورد شیخ با وسائل کم دارد نقل می‌کند هذا اولاً.

مطلب دومی که در مورد شیخ وجود دارد این هست که شیخ کتاب کافی را بالقراءة و السماع تلقی کرده، بالقراءة و السماع نه بالاجازه، دیگران خیلی بالاجازه است یعنی می‌گوید آقا این کتاب ما من است روایت کن، کلمه به کلمه نمی‌خواند که، تلقی نمی‌کند کلمه به کلمه را، اما شیخ کافی را فرموده است که سماع داشته. شما وقتی که به سند شیخ طوسی به مرحوم کلینی قدس سره نگاه کنید در فهرست، طرّقی برای خودش تا کلینی ذکر می‌کند در یکی از طرّقش که شیخش احمد بن عبدون هست یعنی ایشان از احمد بن عبدون تا... با یک واسطه یا بدون واسطه از کلینی، می‌فرماید که خود مرحوم شیخ طوسی در فهرست درباره‌ی احمد بن عبدون که واسطه‌ی بین او و کلینی هست فرموده است «کثیر السماع و الروایة سمعنا منه و أجاز لنا بجمع ما رواه» سمعنا منه، یعنی می‌رفتیم در مجلسش می‌نشستیم و از او می‌شنیدیم. یا در فهرست در طریق دیگری دارد به کتب و روایات مرحوم کلینی که استادش در آن طریق حسین بن عبیدالله ابن غضائری هست آن‌جا فرموده «و أخبرنا الحسين بن عبید الله قرائةً علیه أكثر الكتاب الکافی» که ظاهراً این نسخه غلط است، أكثر کتاب الکافی، الکتاب الکافی، اکثر کتاب الکافی، می‌گوید بیشتر کتاب کافی را ما خدمت ایشان قرائت کردیم حالا یا به این شکل بوده بعضی جاها توی رجال نجاشی یا شیخ نگاه کنید این رسم بوده که آن استادی که این روایات را داشته می‌آمده می‌نشسته، گاهی خودش قرائت می‌کرده آن‌ها هم کتاب‌هایشان دست‌شان بود می‌شنیدند و با این کتاب‌شان را تصحیح می‌کردند گاهی نه، یکی می‌خوانده استاد گوش می‌کرده تصدیق می‌کرده که همین جور است با نسخه‌ی خودش برابر است بعد گاهی این می‌خوانده گاهی آن می‌خوانده گاهی آن، وقتی خسته می‌شدند این همه هم نشسته بودند، آن شیخ مثلاً حسین عبید الله هم به تصدیق می‌کرد کتاب خودش دستش بود نگاه می‌کرد آن‌ها هم می‌خواندند هر جا می‌دید که نسخه خلاف خوانده شده می‌گفت که به این‌جا درست نیست مثلاً، به یک قرائت و سماع، این رسمی بوده که، چاپ چون نبوده و نسخه‌ی واحدی نمی‌توانسته هر کسی نسخه‌ها متعدد می‌شده این بسیار رسم خوبی بوده این رسم هم باعث می‌شده که همین جور محفوظ می‌مانده که امام این‌جا را چه جور قرائت کردند. ما الان یک جاهایی شک می‌کنیم دیگر، مردد می‌شویم این جور است یک معنا دارد آن جور باشد یک معنا دارد ولی آن‌ها چون به قرائت و سماع بوده برایشان روشن بوده که امام چه فرموده. شما ببینید حالا این‌جا...

پس یک خصوصیت این که سند معنعن دارد دو: خصوصیت دیگر این دارد که فرموده سمعنا از آن، این‌جا هم فرموده اکثر کتاب کافی را ما از این آقا شنیدیم. این هم خصوصیت دوم.

خصوصیت سومی که وجود دارد این هست که جناب شیخ طوسی قریب العصر است به کلینی، خیلی فرق است بین این که ما مثلاً بعد از پانصد سال، ششصد سال می‌خواهیم بفهمیم که حرف دیگری چه بوده کتاب او چه جور بوده توی این ادوار و اعصار مختلفه بالاخره کم و زیادهای فراوانی رخ می‌دهد دیگر.

س: ...

ج: بله آن طریق معنعن دارد.

س: ...

ج: یعنی این‌ها هم اگر طریق داشته باشند با طریق او فرق می‌کند. آن طریق یکی است دو تا است این‌ها ده تا است.

س: ...

ج: نه بله حالا کاری نداریم به این حیث، یعنی این حیثش را هم بگذاریم کنار، فی معنعن به آدم قریب العصر، حرف شخص را می‌تواند، آدمی که مثلاً توی انقلاب بوده و دوران امام بوده و این‌ها ولو قریبه‌ی معنعن، ولی از جو و خصوصیات و این‌ها بهتر می‌تواند بفهمد که مسئله چه بوده. آدمی که هم عصر بوده و تازه کلینی به رحمت خدا رفته و ایشان هم توی همان قرن است چون مرحوم کلینی 328 وفات‌شان است، ایشان؛ مرحوم شیخ طوسی 385 تولدشان است یعنی، و از عجایب این هست که 460 هم فوت شده 75 سالش بوده شیخ که فوت شده این همه آثار، 75 سالش بوده به رحمت خدا رفته. ایشان قریب هستند عصرشان اگر چه حدود 57 و 58 سال بعد از کلینی ایشان به دنیا آمده ولی در همان قرن است اواخر همان، ممکن است که هنوز مطالب او واضح بوده روشن بوده معلوم بوده که این نسخه‌ها چه نسخه‌هایی است.

بنابراین مهم آن البته، این‌ها دیگر بقیه پیازداغ بوده مهم آن همان امر اول بود که ایشان طریق معنعن دارد. این‌ها برای تأیید و تعذیب است که عرض کردیم.

س: ...

ج: بله در کتب تهذیب اتفاق نسخ در آن وجود دارد که در تهذیب این هستش، هم محدثینی که از تهذیب نقل کردند هم کتب تهذیبی که الان متوفّر است و وجود دارد برای اعصار مختلف است و هم فقهای که در کتب فقهیه از تهذیب نقل کردند همه همین متن خاص را نقل کردند این مسلم است که تهذیب نسخه‌اش این هست.

پس بگویم بابا آن که حجت است نقل شیخ از کافی است و این هم که دلالت نمی‌کند پس إِمّا الامر مردّد بین آن‌چه که در کافی است و آن‌چه که در تهذیب است و إِمّا متعیّن است این، اگر مردّد باشد پس امر دائر می‌شود بین متن دالّ مع الغض از اشکالاتش، و متن غیر دالّ. اگر هم بگویم نه حجت همین است که شیخ طوسی نقل فرموده پس بنابراین متن غیر دال است بنابراین به این روایت برای این بحث نمی‌توانیم استدلال کنیم. این اشکال چهارم.

س: امیرالمؤمنین فرمود أمرنا رسول الله به این، بعد خود حضرت اضافه کردند که این چیزی که ...

ج: همان روایت است ببینید حالا این.

حالا ببینیم چه جوری می‌توانیم تخلّص کنیم از آن، وجوهی برای تخلّص وجود دارد راه اول این هست که بیایم واقعاً بگویم این دو تا روایت است همین‌جور که ایشان می‌فرمایند

بگویم دو تا روایت است و امیرالمؤمنین سلام الله علیه یک بار نقل کردند که پیامبر، امرنا رسول الله، ببینید این باز تأکیداً به آن اشکال اول عرض می‌کنم که یک وقت می‌فرماید أَمَرَ رسول الله صلى الله علیه و آله، باز این که یک حکم الهی شرعی همگانی همیشگی را بخواهد بفرماید؛ اما اگر بگوییم امرنا نه امر الرسول، أَمَرَ الرسول یعنی امت را امر فرموده، اما امرنا یعنی معاشر المعاصرين، آن‌هایی که ما بودیم یک «نا» اضافه فرموده است. این ادبیاتی که می‌گفتیم که توی ذهن می‌آورد که شاید حکم ولایی باشد این است که هم حکم را به رسول نسبت داده هم نا، ما را امر فرموده.

س: نقل به معنا ممکن است که این چیزها تغییر بکند. ...

ج: ممکن است ممکن که جلوی ظهور و احتمال را نمی‌گیرد که، نمی‌شود حجت درست بکند بر ما، ممکن است ممکن هم هست نه این‌جوری، اگر می‌خواهم بگویم نه، ما را فقط امر کرد چه جور بگویند دیگر؟ چه ادبیاتی باید به کار ببرند؟

س: ...

ج: نه لازم نیست تأکید بکنند گفته امرنا، ما را امر کرده

س: این ظهور ندارد؟

ج: چرا ظهور دارد گفتم توی مسائل اجتماعی، ببینید غیر از این از مسائل نماز و روزه و این‌ها هست که معلوم است که این‌ها اختصاص ندارد اما مسائل اجتماعی برخورد با دشمن، فلان، این‌ها، این‌ها نه، ممکن است

س: ...

ج: بله آن‌ها نمی‌گویند آن‌ها را می‌گوید أَمَرَ رسول الله، یا می‌گوید امرالله تبارک و تعالی، یا یجب یا فلان یا این کار را بکنید اما امرنا برای چه امرنا؟ بگو أَمَرَ رسول الله.

س: ما را امر کردند ...

ج: أَمَرَ رسول الله، همه‌جا که می‌گویند أَعَدَ صلاتک، أَعَدَ صلاتک، چطور؟ چون بعد بیاید بگوید آمرنی؟

س: ...

ج: بله، آن‌ها گفتم، آن‌ها خود موضوع، تناسب موضوع و حکم این هست که خصوصیت ندارد روشن است که ذبیحه را این‌جوری بکشی برای امیرالمؤمنین و افراد آن زمان نیست.

س: ...

ج: می‌دانم نه، جاهایی که حکم تناسب حکم و موضوع نباشد آن‌جا را داریم می‌گویم، نه تناسب حکم و موضوع روشن می‌کند. آن‌جا قرینه وجود دارد.

حالا علی‌ایّ حال از این اشکال ممکن است که این‌جوری تخلص بجویم به راه اول که بگویم دو تا روایت است بعد هم حضرت امیر سلام الله علیه خودشان هم یک مطلبی را

دارند می‌فرمایند که آنچه که ایشان می‌فرمایند مطلبی است شرعی و الهی و مطابق به واقع می‌فرماید ادنی الانکار هم این هست. پس بنابراین بگوییم دو تا روایت است.

س: ولو این که راوی‌های آن هم یکی باشد.

ج: ولو راوی‌های آن هم یکی باشد.

این در چه صورتی درست است؟ می‌گویید آقا توی کافی که این نیست ایشان هم دارد از کافی نقل می‌کند، این وقتی بود که اگر از غیر کافی نقل می‌کرد این درست بود اما این دارد همان روایت کافی را نقل می‌فرماید به إسناده عن محمد بن یعقوب الكلینی.

این را ممکن است که این‌جوری جواب بدهیم که نفرموده در کافی که، فرموده بإسناده عن محمد بن یعقوب کلینی. ممکن است این روایتی باشد که محمد بن یعقوب کلینی دو تا روایت داشته یکی همین است که أدرجَه فی الکافی، یکی هم روایتی داشته که لُدرجَه فی الکافی، و ما داریم گاهی شما در تهذیب روایاتی را می‌بینید که به اسنادش از کلینی نقل می‌کند ولی در کافی وجود ندارد چون صاحب کافی همه‌ی روایاتی که داشته در کافی نقل نفرموده گاهی بعد از تصنیف کافی روایاتی به دستش رسیده در کافی نیاورده آن‌ها را، گاهی روایاتی که به دستش، در کافی روایاتی را ذکر کرده که شهادت داده به این که این‌ها صادر شده اگر روایتی برایش این شهادت نبوده نیاورده در کافی، همه‌ی روایات را در کافی نیاورده همین روایت معروف و به خدمت شما عرض شود که «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجِعُوهَا إِلَيَّ رِوَاةَ حَدِيثَنَا» ناقل آن کافی است یعنی کلینی است؛ اما این روایت را در کافی نیاورده این روایت را در الرسائل ذکر کرده متأسفانه کتاب الرسائل هم فُقِد، ولی بعضی روایات از آن کتاب دست کسانی که رسیده از آن نقل کردند که یکی همین روایت است. حالا بعضی در همین روایت و اما الحوادث الواقعة، یکی از اشکالات‌شان همین است است که این اگر روایت مهمی بود قبول داشت این را می‌آورد توی کافی، چرا نیاورده؟ پس بنابراین کافی این‌جوری هست که ما روایاتی دارد، فلذا شما اگر به رجال نجاشی یا رجال شیخ، فهرست شیخ نگاه کنید می‌گوید أخبرنا بجميع كتبه و رواياته، در خیلی از افراد این‌جوری می‌گوید یعنی غیر از کتاب‌هایش یک روایتی هم داشته که توی این کتاب‌هایش ذکر نکرده، نیاورده ممکن است بعد از آن تصنیف کتاب‌ها به دستش رسیده یا به وجهی فراموش کرده یا اشکالی در آن برای او بوده و آن کتاب یک خصوصیتی داشته مثل کتاب کافی که خصوصیتش این هست که ایشان شهادت داده که این‌ها صادر شده شاید این‌جا برای او ثابت نبوده فلذا نیاورده آن‌جا.

پس بنابراین این‌جور بگوییم، بگوییم آقا این دو تا روایت کلینی داشته أحدهما را در کافی آورده و أحدهما را هم در کافی نیاورده، شیخ طوسی هم که نفرموده این کتاب، این روایتی که من دارم نقل می‌کنم همان روایت کافی است، فقط فرموده بإسناده عن محمد بن یعقوب کلینی، پس بنابراین شاید از غیر کافی باشد این به خدمت شما عرض شود که بله آقا؟

س: با واسطه به شیخ طوسی رسیده از مرحوم کلینی؟

ج: بله، هم کافی با واسطه رسیده هم آن روایات دیگرش.

س: ...

ج: سند هم یکی هست بله اشکالی ندارد.

س: ...

ج: بله سند یکی هست درست است حالا ممکن است سکونی همین مطلب را... هر دو مطلب را از امیرالمؤمنین شنیده هم آن را نقل کرده باشد از امیرالمؤمنین سلام الله علیه.

این یک راه، البته این راه انصافش این هست که بگوییم خالی از بُعد نیست این راه خالی از بُعد نیست فلذا که این محدثین بزرگوار که متصل در فهم حدیث و اسناد هستند مثل صاحب وسائل، مثل فیض کاشانی و حتی شاید بحار، من الان در بحار جزم ندارم ولی مراجعه بفرمایید گمان می‌کنم بحار هم همین‌جور باشد تمام این‌ها روایت را چه‌کار می‌کنند؟ می‌گویند و رواه یعنی همین را، همین روایت را، همین را فرمودند که با متن دیگری و خصوصیت دیگری نه، پس فهم آن‌ها این هست که نه، پس فهم آن‌ها این هست که این همین است نه چیز دیگری باشد فلذا...

س: ...

ج: نه تقطیع نیست. می‌گوید همین را، با این متن اضافه، نه این که کم و زیاد و الا الحدیث می‌گفت یا چه می‌گفت.

بنابراین ولی بالاخره ممکن است که کسی این حرف را بزند.

و این‌جا این نکته را هم توی پرانتز عرض بکنم که اشتبه الامر بر جامع الاحادیث شیعه که جامع الاحادیث شیعه می‌دانید وقتی یک روایت در دو کتاب باشد این‌جوری ذکر می‌کند ک. یب. ک یعنی کافی، یب یعنی تهذیب، آن وقت متن روایت را ذکر می‌کند این‌جا اشتبه علیه و ک یب، همین که در کافی هست ذکر کرده. و حال این که این‌جوری نیست دیگر. یب غیر از این است ...

س: شاید نسخه‌ای داشتند؟

ج: ایداً و اصلاً چنین چیزی نیست چون شما آدرسی که ایشان می‌دهد بروید نگاه کنید و این قسمت‌ها هم قسمت‌هایی است که برای زمان آقای بروجردی نیست من خودم سه سال می‌رفتم جامع الاحادیث، از همین کتاب‌هایی که دست ما بود یعنی همین‌هایی است که در بازار است نه چیز جدیدی، نسخه‌ی کذایی نبود همین نسخه‌هایی بود که در بازار است.

س: یعنی الان توی نسخه‌های بازار هیچ‌کدام این‌جوری نیستند؟

ج: هیچ‌کدام این‌جوری نیست. اگر شما پیدا کردید بله. هیچ‌کدام این‌جوری نیست.

و اما، و این اشتباه اعجب از این‌جا این هست که این اشتباهات رخ می‌دهد فیض کاشانی است. فیض کاشانی در وافی، خواندم عبارتش را برای شما، بعد از این که عبارت کافی را نقل کرده گفته و رواه همین حدیث را شیخ در تهذیب ولی متن آن این هست در وافی این تفسیر را کرده بود اما در کتاب الشافی، کتاب الشافی هم که برای فیض کاشانی است که تلخیص کرده الشافی، آن‌جا اتفاقاً همین اشتباه جامع الاحادیث برای آن‌جا هم رخ

داده یعنی علامت کافی و علامت نهذیب را گذاشته و همان متن کافی را آن وقت نقل کرده این یک اشتباهی است که برای فیض هم رخ داده در این جا، این راه اول.

س: ...

ج: نه، ممکن است باسناده. البته یک خرده مؤید هست؛ استبعاد را تقویت می کند البته.

س: حاج آقا مقید به این مقدار از اختلاف الفاظ توی روایات بودند؟

ج: خیلی اختلاف است آن دارد می گوید قال أمرنا رسول الله، یا امیرالمؤمنین دارد مطلبی را از پیامبر نقل می کند این جا مطلب خودشان را دارند می فرمایند، بعد آن فرموده که آن تلقی فلان بوجه مکفهره، این جا می گوید ادنی الانکار این هست این اصلاً مطلب با آن مطلب فرق می کند.

راه دوم:

راه دوم برای تخلص این هست که بگویم از اتفاق نسخ کافی است فی جمیع الاعصار و الامصار است که به دست تا حالا رسیده که الان این ها هم جمع شده همین که دارالحدیث الان چاپ کرده خیلی نسخه ها را دیدند این قبلاً اسلامی چاپ کرده خیلی نسخه ها را دیدند و هکذا و هکذا. این ها اتفاق دارند بر این که همنی که الان در کافی موجود است دارد نقل می کند این نسخه ها متفق هستند.

دو: محدثین ناقل از کافی، همه از کافی همین جور نقل کردند منهم صاحب وسائل است منهم فیض است منهم مجلسی است، این ها همین طور از کافی نقل کردند.

سه: فقهای که در کتب فقهیه، فقهای امصار مختلف مثل علامه، مقل محقق، مثل چی، این بزرگان، شهید ثانی، شهید اول، این هایی که طبقات و برای قرون خیلی سابق هستند این روایت را در کتب فقهیه به همین شکلی که در کافی هست نقل کردند پس از این اتفاق ما جزم داریم و اطمینان داریم که آن چه که در کافی هست همین است و اگر شیخ طوسی این مطلب را دارد از کافی نقل می کند این جا سهوی برای ایشان پیش آمده اگر از کافی دارد نقل می کند، سهوی برای ایشان پیش آمده که اولاً روایت نبوی است این سهو پیش آمده که ایشان این روایت را علوی قرار داده چون آن که در کافی هست علوی عن النبی است صلی الله علیه و آله و سلم، پس بنابراین و هم متن را یک سهوی برای ایشان پیش آمده. مرحوم مجلسی احتمال دادند در مرآة العقول که شاید ایشان متن را نقل به معنا نقل فرموده یعنی برداشت او از همان کلام، همان کلام را دیگر نقل فرموده، نقل به معنا فرموده حالا داعی بر نقل به معنا این جا چه هست؟ مگر چقدر عبارت است؟ این جور، از عبارت این جور برداشت کرده پس إنا سهو برای او پیش آمده و إنا نقل به معنا کرده ولی ما نسبت به متن کافی مطمئن هستیم که همین است.

س: از کافی نقل نکرده از جای دیگری از کلینی دارد نقل می کند.

ج: می گویم بله، اگر داریم می گویم.

س: ...

ج: نه شبیه اول می شود این جا این هست که نه اگر این مسلم شد که از کافی می گوید

همین را که گفتیم. گفتیم اگر از کافی نقل می‌کند از کتاب کافی دارد نقل می‌کند پس سهو برای او پیش آمده نسبت به یک بخشی از آن، که آن‌جا نبوی هست این‌جا نبوی نیست نسبت به مضمون هم نقل به معنا لعل کرده یا سهو برای او پیش آمده یا نه، اگر از کافی نقل می‌کند اگر از کافی نقل نمی‌کند از جای دیگری، آن روایاتی که کلینی داشته که در کافی نیاورده برمی‌گردد به همان احتمال اول، این هم ...

س: ...

ج: شما می‌گوییم هر کدام را می‌پسندید اختیار کنید.

و اما راه سوم برای تخلص:

راه سوم برای تخلص این هست که این سند یعنی این مضمونی که در کافی هست مؤید است به آن‌چه که در روایات عامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده یا صحابه‌ای آن بزرگوار از آن بزرگوار نقل کردند یا شبیه آن را بیان کردند. این تقویت می‌کند که همان که در کافی هست، آن مطلبی است که از رسول خدا که امیرالمؤمنین به حسب آن‌جا دارد نقل می‌فرماید این‌جوری هست حالا شما نگاه کنید در همان کتابی که دیروز گفتم، سلسله الاحادیث المشتركة، آن‌جا «عن كنز العمال عن ابن مسعود تقرّبوا إلى الله ببغض أهل المعاصي و ألقوهم بوجه مكفّهرة» همین و ألقوهم بوجه مكفّهرة، «و التمسوا رضی الله بسخطهم و تقرّبوا إلى الله بالتّباعد منهم» این‌جا درست است این مسعود نسبت نداده مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نسبت نداده اما مطالبی که نقل کرده لایبغد که بگوییم مأخوذ از پیامبر است، همان‌جور که اگر شما این جمله‌هایی که ایشان نقل کرده الان این‌جا گفته مراجعه کنید در روایات هست یعنی مستقات از روایات است. فلذا این مسعود هم که از صحابه‌ای پیامبر عظیم الشان هست بعید نیست که این را از پیامبر شنیده «و ألقوهم بوجه مكفّهرة» این مطلب را در این کتاب از كنز العمال نقل کرده مرحوم مجلسی در مرآة العقول جلد هفده صفحه 405، در ذیل این حدیث شریف، همین حدیثی که مورد بحث ما هست فرموده «و منه قول ابن مسعود إذا لقيت الكافر فالفه بوجه المكفهر و لائلقه بوجه المنبسط» آن راجع به کافر است که مجلسی نقل کرده که این‌ها هم اهل معاصی هستند دیگر منتها معاصی بالاتر. آن عبارتی که ابن مسعود كنز العمال نقل کرده همان اهل المعاصی بود عبارتی که مرحوم مجلسی نقل می‌کند در خصوص کفار است ولی بالاخره إلقاء بوجه المكفهر را نقل کرده.

روایت دیگر که دیدید دیروز خواندیم از تاریخ دمشق بود که «إذا رأيتم صاحب بدعة فاكفروا في وجهه» بنابراین این، نه این که دلیل است ولیکن تقویت می‌کند که ما اطمینان افزایش پیدا می‌کند که همان مطلبی که در کافی شریف هست متن همان است، نه آن که شیخ اگر از کافی نقل کرده باشد آن نیست.

و آخرین چیزی که ...

س: ...

ج: این‌جا معارضه که نیست این‌جا اشتباه حجت بلاحجت است یک کلمه دیگر عرض بکنم این را با اجازه‌ی شما...

کلمه‌ی آخر را که می‌خواهیم عرض بکنیم چون هفته‌ی دیگر تعطیل است کلاً و اگرچه هفته

دیگر هفته‌ی مصیبت است و این خوشحالی را نباید ایجاد می‌کردیم ولیکن دیدیم یک روز بیش‌تر نیست این هم برای این که این آقایان بتوانند یک برنامه‌ی مستمری داشته باشند دیگر این یک روز را تعطیل کردیم چون چهارشنبه‌ها که ما تعطیل هستیم دیگر یکشنبه فقط باید ...

آخرین وجهی که ممکن است کسی بگوید این هست که نقل شیخ طوسی لیس بحجة، چرا؟ چون سند مشتمل بر نوفلی و سکونی است و النوفلی و سکونی، نوفلی که اصلاً توثیق ندارد، سکونی هم یک خالی از اغلاق و اشکال نیست که حالا عرض کردم یک وقتی باید آن سکونی را بحث مفصل‌تری راجع به آن بکنیم.

خلاصه مثل شهید صدر روایاتی که نوفلی عن السکونی هست را حجت نمی‌داند چون نوفلی هیچ توثیقی ندارد حالا اگر سکونی را بتوانیم بکجوری درستش بکنیم نوفلی را گفتند مثلاً نمی‌توانیم. پس بنابراین اما کافی حجت است چون در کافی هم درست است نوفلی عن السکونی هست اما کافی متن آن مُسْتَشْهَدٌ به کی هست؟ مورد شهادت کلینی هست که صدر عن المعصوم، اما آن متنی که در تهذیب واقع شده شیخ که شهادت نداده کلینی هم که شهادت نداده ما هستیم و سند، سند محل اشکال است اما سندی که در کافی هست ما به سند در کافی کار نداریم ما به شهادت کلینی کار داریم که او دارد می‌گوید که این‌ها صادر شده از امام علیه السلام، بنابراین علی هذا المبنی هم ممکن است که بگوییم همان متنی که در کافی هست حجت است ولی آن متنی که در تهذیب هست حجت نیست. این هم آخرین مطلبی است که علی بعض مبانی ممکن است که در این جا گفته بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.